

## بررسی و نقد نظریه حذف‌گرایی ماده‌باور

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۸/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۵/۱۲/۱۱

فخرالسادات موسوی کریمی<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس

میرسعید موسوی کریمی<sup>۲</sup>

دانشیار دانشگاه مفید

رضا اکبریان<sup>۳</sup>

استاد دانشگاه تربیت مدرس

محمد سعیدی مهر<sup>۴</sup>

استاد دانشگاه تربیت مدرس

### چکیده

حذف‌گرایی ماده‌باور یکی از دیدگاه‌های مطرح در فلسفه ذهن است که بنا بر آن، روان‌شناسی عامیانه، به مثابه یک نظریه عرفی درباره رفتار انسان، نظریه‌ای کاذب است. یعنی، برخی یا تمام حالات ذهنی که روان‌شناسی عامیانه پیش می‌نهد، تحقق ندارند و از امری واقعی در عالم خارج حکایت نمی‌کنند. بنابراین، از نظر حذف‌گرایان، روان‌شناسی عامیانه باید کنار گذاشته شده و با روان‌شناسی علمی جایگزین شود. در این مقاله با بیان استدلال‌های موافقین و مخالفین حذف‌گرایی، سعی می‌کنیم نشان دهیم روان‌شناسی عامیانه نظریه‌ای کاذب نیست و حالات ذهنی واقعاً تحقق دارند. در نتیجه، حذف‌گرایی ماده‌باور دیدگاهی کاذب است. به علاوه، نشان می‌دهیم با تمایز نهادن میان علم حضوری و حصولی می‌توان دلیل محکمی علیه این دیدگاه ارائه داد. معرفت ما به حالات ذهنی مثل باور، میل، امید و ترس، از نوع علم حضوری است، به طوری که وجود این حالات را در خودمان بی‌واسطه می‌یابیم. بنابراین، انکار آن‌ها توسط حذف‌گرایی ماده‌باور، توجیه قابل اعتمادی ندارد.

واژگان کلیدی: حذف‌گرایی، روان‌شناسی عامیانه، گرایش‌های گزاره‌ای، علم حضوری، علم حصولی.

### مقدمه

دیدگاه حذف‌گرایی در مورد یک یا گروهی از موجودات، به معنای باور به عدم تحقق آن موجودات است. برای مثال، بنا به ماده‌گرایی، روح وجود ندارد؛ شیمی‌دانان جدید در مورد

1. Email: f.moosavi@modares.ac.ir

2. Email: mmkarimi@mofidu.ir

3. Email: akbarian@modares.ac.ir

4. Email: saeedi@modares.ac.ir

فلوژیستون حذف‌گرا هستند و فیزیک‌دانان معاصر معتقدند که اتر وجود ندارد. بر همین قیاس، حذف‌گرایی ماده‌باور<sup>۱</sup> ادعایی افراطی است که بنا بر آن، فهم عرفی و معمولی ما از ذهن، عمیقاً نادرست است و همه یا بخشی از حالات ذهنی همانند باورها، تمایلات، یا احساس ذهنی درد که باور عمومی یا فهم مشترک، وجود آن‌ها را مسلم می‌گیرد، وجود ندارند و در یک دیدگاه دقیق و علمی درباره ذهن، در هیچ سطحی از تحلیل جایگاهی نخواهند داشت (Rorty, 1970).

قرن‌ها پیش دکارت در وجود بسیاری از چیزهایی که فهم عرفی آن‌ها را قطعی می‌پندارد، شک کرد، اما در عین حال، بر این باور بود که هیچ‌کس نمی‌تواند درباره وجود ذهن و حالات ذهنی خودش تردید کند. اما حذف‌گرایان وجود ذهن و حالات ذهنی را انکار می‌کنند. در مقابل، فهم عرفی و روان‌شناسی مبتنی بر آن، وجود ذهن و حالت‌های ذهنی را امری مسلم و بدیهی می‌دانند.

در واقع، انواع رویکردها در حیطه فلسفه ذهن، از قبیل دوگانه‌انگاری جوهری<sup>۲</sup>، رفتارگرایی<sup>۳</sup>، نظریه این‌همانی<sup>۴</sup> و کارکردگرایی<sup>۵</sup>، فهم متداول ما از حیات ذهنی را می‌پذیرند و آن را با واژگانی مثل باورها، تمایلات و احساسات بیان می‌کنند. اما، در مقابل، حذف‌گرایان معتقدند چنین هویتی وجود ندارند و واژگان مربوط به آن‌ها نیز در نهایت از حیطه واژگان معنادار و ارجاع‌دهنده حذف خواهند شد. شایان ذکر است که در حوزه فهم مادی از ذهن و روان‌شناسی، حذف‌گرایی نباید با ماده‌گرایی تقلیل‌گرایانه<sup>۶</sup> یکسان انگاشته شود. بر مبنای این دیدگاه دوّم، حالات ذهنی آن‌گونه که تصور می‌شود، وجود دارند ولی به حالات فیزیکی تقلیل می‌یابند (Ramsy, 2016). مطابق دیدگاه تقلیل‌گرایان، هر نوع از حالات ذهنی با نوعی حالت فیزیکی و حالت عصب در مغز، یکی است، اما واژگان مربوط به حالات ذهنی، معنایی متفاوت از واژگان مربوط به حالات مغزی دارند و این‌همانی مورد نظر تقلیل‌گرایان، این‌همانی تحلیلی نیست. اما در مقابل حذف‌گرایان ماده‌باور، استدلال می‌کنند که واژگانی مثل «باور»، «میل»، «امید» و «ترس»، مطابق واقعی ندارند و در واقع به هیچ چیزی در عالم خارج ارجاع نمی‌دهند. از این رو، از دیدگاه آن‌ها، باید سخن گفتن از هر گونه امر ذهنی را رها کنیم و به جای آن

- 
1. eliminative materialism
  2. substance dualism
  3. behaviorism
  4. identity theory
  5. functionalism
  6. reductionism

درباره فرآیندهای مغزی سخن بگوییم.

حذف‌گرایان معتقدند که علوم عصبی روزی آشکار خواهند کرد که حالات ذهنی که همه روزه در روان‌شناسی عامیانه<sup>۱</sup> از آن‌ها سخن می‌رود، به هیچ امر واقعی اشاره نمی‌کنند، ولی به خاطر نارسایی زبان‌های طبیعی، مردم گمان می‌کنند که چنین باورها و امیالی وجود دارند (Lycan & Pappas, 1972) به باور آن‌ها، روان‌شناسی عامیانه باید در مقایسه و رقابت با نظریات علمی دیگر قرار گیرد، تا مشخص شود تا چه حد در تفسیر امور و توضیح آن‌ها موفق و دقیق است و مردم بر اساس آن، تا چه میزان قادر به پیش‌بینی آینده هستند. در واقع، از نظر حذف‌گرایان، روان‌شناسی عامیانه باید با علم عصب‌شناسی که در آن حالتی مانند میل و باور جایی نخواهند داشت، جایگزین شود.<sup>۲</sup>

با توجه به این نکات، پرسش اصلی مقاله این است که آیا می‌توان ادعای حذف‌گرایان ماده‌باور مبنی بر واقعی نبودن ذهن و حالت ذهنی و در نتیجه بطلان رویکرد روان‌شناسی عامیانه را پذیرفت؟ پاول و پاتریشیا چرچلند از مهم‌ترین معتقدان به نظریه حذف‌گرایی هستند که تلاش کرده‌اند با ذکر دلایلی، ناتوانی روان‌شناسی عامیانه از تبیین ذهن و حالات ذهنی را نشان دهند و رویکرد علمی را جایگزین آن به‌شمار آورند.

مقاله حاضر با شرح روان‌شناسی عامیانه و بیان دیدگاه‌های مختلف درباره نحوه تبیین رفتارهای انسان در روان‌شناسی عامیانه شروع می‌شود. سپس، به توضیح دیدگاه حذف‌گرایان ماده‌باور خواهیم پرداخت. در این قسمت، مهم‌ترین استدلال‌های حذف‌گرایان صورت‌بندی و نقد می‌شود. در ادامه مقاله، دیدگاه مخالفان حذف‌گرایی، با بیان چند استدلال مهم شرح و بسط داده شده است. در نهایت نشان داده می‌شود که دیدگاه حذف‌گرایان با توجه به عقیم بودن

---

#### 1. folk psychology

۲. امروزه دیدگاه‌های فیلسوفانی مثل پاول چرچلند (Paul Churchland) و پاتریشیا چرچلند (Patricia Churchland) که منکر وجود گرایش‌های گزاره‌ای (Propositional Attitudes) هستند (Churchland, 1981) و نیز دانیل دنت (Daniel Dennett) که منکر وجود کیفیت‌های ذهنی و جنبه‌های پدیداری آگاهی است، با دیدگاه حذف‌گرایی، پیوند نزدیکی دارند. در واقع، چرچلندها در ارتباط با گرایش‌های گزاره‌ای، حذف‌گرا، ولی در رابطه با کوالیا (Qualia) تقلیل‌گرا هستند، در حالی که دنت نسبت به کوالیا، حذف‌گرا و نسبت به گرایش‌های گزاره‌ای، تقلیل‌گرا است (Dennett, 1988 & Churchland, 1985). منظور از «کوالیا»، به طور عام، عبارت است از وجوه پدیداری حالت‌های ذهنی، که از طریق درون‌نگری در دسترس ما است (Tye, 2017). مقصود از «گرایش گزاره‌ای» نیز حالت ذهنی است که یک شخص نسبت به یک گزاره دارد؛ مثل باور به یک گزاره.

استدلال‌های آن‌ها و نیز عدم توانایی در پاسخ‌گویی به انتقادات وارد شده بر این دیدگاه، مورد قبول نیست.

### ۱- روان‌شناسی عامیانه چیست؟

در فلسفه ذهن و علوم شناختی، روان‌شناسی عامیانه، رویکردی برای تبیین و پیش‌بینی توانایی شناختی و حالات ذهنی انسان‌ها است. می‌توان گفت که توانایی‌های شناختی انسان شامل سه حوزه است: ۱- پیش‌بینی رفتار انسان‌ها در شرایط مختلف؛ ۲- نسبت دادن حالت‌های ذهنی به انسان‌های دیگر؛ ۳- تبیین رفتار انسان‌ها برحسب واجد بودن برخی حالت‌های ذهنی. روشن است که توانایی‌های دوم و سوم کاملاً به هم مرتبط هستند؛ به این معنا که تبیین رفتار انسان‌ها با توجه به واجد بودن برخی حالت‌های ذهنی، مسبوق به نسبت دادن حالت‌های ذهنی به انسان‌های دیگر است (Ravenscroft, 2016).

درباره روان‌شناسی عامیانه دو دیدگاه وجود دارد: بنا بر دیدگاه اول، روان‌شناسی عامیانه نظریه‌ای درباره توضیح رفتار انسان است. مطابق این دیدگاه، تعریف روان‌شناسی عامیانه این است: «روان‌شناسی عامیانه یک چارچوب مفهومی یا شبکه‌ای از اصول است که توسط مردم معمولی، برای فهم، تبیین یا پیش‌بینی رفتار یا حالات ذهنی خودشان یا انسان‌های دیگر به کار می‌رود» (Von Eckardt, 1996: 300-308). بر اساس این تعریف، اگر روان‌شناسی عامیانه را یک نظریه تلقی کنیم، این سؤال مطرح می‌شود که تا چه میزان چارچوب فهم مشترک از باور (میل)، صحیح و با نظریات علمی منطبق است.

بنا بر دیدگاه دوم، روان‌شناسی عامیانه نوعی مشابه‌سازی نظری است که در چارچوب آن، رفتار خود و دیگران را با مشابه‌سازی ذهنی، تبیین و پیش‌بینی می‌کنیم. دیدگاه مشابه‌سازی توسط فیلسوفانی چون گوردن<sup>۱</sup> و گلدمن<sup>۲</sup> ارائه شده است که معتقدند برای پیش‌بینی رفتار یک شخص، خودمان را به جای او قرار می‌دهیم و تصمیم می‌گیریم اگر به جای وی بودیم، چه می‌کردیم. مطابق این دیدگاه، به کار بستن روان‌شناسی عامیانه و نسبت دادن یک باور به یک شخص، تمرین یک مهارت و قرار دادن شخص در موقعیت فرد باورمند است.

مطابق تعریف دوم، انسان‌ها موجوداتی اجتماعی و واکنش‌گر<sup>۳</sup> هستند و به این دلیل

---

1. Gordon (1986)

2 Goldman (1989)

3 Reflective

پیوسته اعمالی را انجام می‌دهند که به آن‌ها در زندگی اجتماعی کمک می‌کند. انسان‌ها حالات روان‌شناختی و رفتار آشکار خود و دیگران را با استفاده از مجموعه‌ای از مفاهیم روان‌شناختی متعارف مرتبط با حالات ذهنی بالقوه و بالفعل، تبیین و پیش‌بینی می‌کنند. بنابراین، روان‌شناسی عامیانه دست کم مشتمل بر دو چیز است: الف- مجموعه‌ای از مفاهیم که به حالات گوناگون گرایش‌های گزاره‌ای ما همانند باور و میل مرتبط هستند. ب- مجموعه‌ای از اعمال یا اصول، مثل نسبت‌دادن، تبیین و پیش‌بینی که گرایش‌های ذهنی را به یکدیگر و به محرک‌های ادراکی مرتبط می‌سازند (Von Eckardt, 1996: 300-308).

در واقع، بنا به هر دو تعریف، می‌توان گفت که روان‌شناسی عامیانه برای تبیین رفتارهای انسان، حالات ذهنی همانند باور، میل، ترس، امید و خشم را به انسان نسبت می‌دهد. این امور را گرایش‌های گزاره‌ای و تبیین رفتار به وسیله این امور را روان‌شناسی عامیانه می‌نامند. به طور مثال، اگر کسی چتر بردارد، نظریه عرفی، رفتار او را این گونه تبیین می‌کند که او باور دارد باران می‌بارد و میل دارد خیس نشود. بنا بر روان‌شناسی عامیانه، هویت‌های چون میل و باور، موجوداتی واقعی با آثار و نتایج واقعی هستند که ذهن و رفتار ما را شکل می‌دهند. در مقابل، همان گونه که پیش‌تر اشاره کردیم، دیدگاه حذف‌گرایی ماده‌باور، منکر وجود واقعی چنین هویت‌های است و بر این باور است که این هویت‌ها در نهایت از عرصه فرهنگ علمی بشر حذف خواهند شد. اینک در ادامه مقاله، به بررسی و نقد استدلال‌های موافق و مخالف حذف‌گرایی می‌پردازیم.

## ۲- استدلال‌های موافق حذف‌گرایی ماده‌باور

پیش از بیان استدلال‌ها و صورت‌بندی آن‌ها، لازم است نکاتی را که به درک روشن‌تری از موضوع مورد بحث کمک می‌کند، یادآور شویم. نخست اینکه استدلال استاندارد برای حذف‌گرایی ماده‌باور، با نظریه ویلفرید سلارز<sup>۱</sup> آغاز می‌شود که روان‌شناسی عامیانه را همچون یک نظریه در نظر گرفت. از دیدگاه وی، برای توضیح و پیش‌بینی رفتار هوشمندانه به ناچار یک چارچوب نظری را به کار می‌گیریم (Sellars, 1956). همچنین چرچلند، از مدافعان مهم حذف‌گرایی، برای اثبات مدعای خویش، تأکید می‌کند که روان‌شناسی عامیانه یک نظریه است (Churchland, 1981). از آنجا که بنا بر این دیدگاه، که در واقع خود، یک نظریه است، وقتی افراد انسانی حالات ذهنی دیگران را توضیح می‌دهند، یک نظریه ولو خام روان‌شناسی، یعنی همان

---

1 Wilfrid Sellars (1912-1989)

روان‌شناسی عامیانه را پیش‌فرض می‌گیرند، از این رویکرد با تعبیر نظریه - نظریه<sup>۱</sup> یاد می‌شود. بر مبنای این رویکرد، روان‌شناسی عامیانه مبتنی بر قوانین و فرض‌های خاص تئوریک و همین‌طور شامل واژگان روان‌شناختی خاص خود است. به علاوه، در روان‌شناسی عامیانه، از مجموعه‌ای مفاهیم، از انواع مختلف حالات ذهنی، مثل باور، میل، احساس و بعضی فرآیندها مثل تفکر، احساس، سنجش و مجموعه‌ای از قوانین عمومی درباره رفتار انسان‌ها استفاده می‌کنیم. بنابر ادعای حذف‌گرایان، در چارچوب نظری روان‌شناسی عامیانه، فهم مشترک و باور عمومی ما از حالات و فرآیندهای ذهنی، در واقع به مثابه یک نظریه تجربی درباره رفتار انسان‌ها عمل می‌کند. به طور مثال، وقتی کسی احساس تشنگی می‌کند، در شرایط طبیعی به دنبال آب برای نوشیدن می‌گردد. اگر کسی باور داشته باشد که باران می‌بارد و نخواهد که خیس شود، در شرایط معمولی چتر برمی‌دارد. تمایلات، باعث انگیزه برای رفتارها می‌شوند و باورها نشان‌دهنده نگرش فرد به جهان هستند.

به علاوه، دلیل اینکه چرچلند روان‌شناسی عامیانه را یک نظریه به شمار می‌آورد، این است که این نظریه مدعی پاسخگویی به بسیاری از پرسش‌ها و مسائل مطرح در فلسفه ذهن است. بنابراین، به ادعای او، اگر روان‌شناسی عامیانه را یک نظریه محسوب کنیم، این نظریه باید بتواند کارایی خود را نشان داده و مهم‌ترین اشکالات فلسفه ذهن را حل کند؛ اشکالاتی مثل توصیف و پیش‌بینی رفتار، مفهوم واژگان حالات ذهنی، مشکل اذهان دیگر<sup>۲</sup>، درون‌بینی یا شهود<sup>۳</sup>، حیث‌التفاتی<sup>۴</sup> حالات ذهنی و مسئله رابطه ذهن و بدن<sup>۵</sup> (Churchland, 1981).

نکته دوم این است که نظریات تجربی می‌توانند مورد آزمایش قرار گیرند و به نفع نظریات دقیق‌تر کنار گذاشته شوند. با فرض اینکه روان‌شناسی عامیانه یک نظریه است، حداقل این امکان فراهم می‌شود که بتوانیم کذب آن را کشف کنیم و در این صورت، مفاهیمی مثل امیال و تمایلات را که در آن به کار می‌رود، توهم بشماریم. از آنجا که مفاهیم روان‌شناسی عامیانه، محتوای خود را از شبکه قوانین اخذ می‌کنند، اگر نشان داده شود که قوانین فهم عامه، به اندازه کافی در توضیح و پیش‌بینی رفتار مردم دقیق نیستند، در این صورت باید مفاهیم به کار رفته در

---

1. theory-theory  
 2. the problem of other minds  
 3. introspection  
 4. intentionality  
 5. mind-body problem

فهم مشترک را کنار بگذاریم.

نکته سوم این است که تحقیقات علمی، ارتباطی قوی میان حالات و فرآیندهای ذهنی و مغز را نشان می‌دهند. به طور مثال، گفته می‌شود که عامل شکل‌گیری رفتار در انسان‌ها، فرآیندهای مغزی است. بنابراین، نظریه عرفی درباره ذهن، باید بتواند به گونه‌ای با نظریه‌های علمی درباره مغز و به ویژه نظریه عصب‌شناختی مرتبط گردد. بر این اساس، پرسش تقلیل‌گرایان این است که آیا سرانجام، هستی‌شناسی حالات و فرآیندهای ذهنی مثل باور و تمایلات، به هستی‌شناسی فرآیندها و حالات مغزی عصب‌شناختی تقلیل پیدا خواهند کرد؟ ادعای حذف‌گرایان این است که این تقلیل صورت نخواهد گرفت، زیرا نظریه عرفی درباره ذهن کاذب است.

اینک، با توجه به این نکات، به صورت‌بندی و ارزیابی استدلال‌های علیه روان‌شناسی عامیانه، که در واقع استدلال‌هایی به نفع حذف‌گرایی نیز هستند، می‌پردازیم. این استدلال‌ها به طور کلی در یکی از دو گروه اصلی قرار می‌گیرند. یک گروه شامل استدلال‌هایی مربوط به ارزیابی نظریه‌ها به طور کلی و لحاظ روان‌شناسی عامیانه به مثابه یک نظریه است. گروه دوم شامل ایراداتی است که مختص به روان‌شناسی عامیانه و هسته مرکزی آن، صرف‌نظر از نظریه بودن آن، است.

## ۲-۱- مشکلات نظری کلی مرتبط با روان‌شناسی عامیانه

پاتریشیا و پاول چرچلند چند استدلال علیه روان‌شناسی عامیانه بر اساس ملاحظات کلی درباره ارزیابی نظریه‌ها ارائه کرده‌اند (Churchland, 1986: 396-400).

### ۲-۱-۱- فقدان توان توضیح و پیش‌بینی

این استدلال در مخالفت با روان‌شناسی عامیانه، بر مبنای نشان دادن ناتوانی نظریه روان‌شناسی عامیانه از ارائه توضیح و پیش‌بینی درست است. یک قاعده پذیرفته شده در ارزیابی و سنجش نظریه‌ها این است که یک نظریه امیدبخش و دقیق، باید یک برنامه پژوهشی پویا با قدرت توضیح‌دهندگی قابل توجه ارائه دهد. بر همین مبنای حذف‌گرایان معتقدند روان‌شناسی عامیانه به عنوان یک نظریه به مفهوم علمی آن، باید از آزمون سنجش قدرت پیش‌بینی و موفقیت در تبیین رفتارها، در چارچوب لحاظ آن به عنوان یک برنامه پژوهشی درباره ذهن و مغز، سربلند بیرون آید.

اما، به ادعای حذف‌گرایان، طیف وسیعی از پدیده‌های روانی وجود دارند که روان‌شناسی

عامیانه، توان توضیح آن‌ها را ندارد. پاول و پاتریشیا چرچلند استدلال می‌کنند که روان‌شناسی عامیانه، یک نظریه گسترش یافته، اما صورت‌بندی نشده درباره رفتار بشر است. در واقع، در روان‌شناسی عامیانه، حالات ذهنی و رفتار انسان‌ها توصیف و پیش‌بینی می‌شود. اما به باور حذف‌گرایان، این نظریه در حوزه خودش ناتوان است و درباره بسیاری از پدیده‌های مهم ذهنی که می‌توانند توسط علوم عصبی مدرن به خوبی توضیح داده شوند، اشتباه کرده است. بعضی از این موارد، به ادعای حذف‌گرایان، عبارتند از: مکانیسم خواب دیدن، فرآیند آگاهی، فرآیند یادگیری و توانایی‌های ذهنی، جنبه‌های مختلف بیماری‌های روانی، دلیل ناتوانی‌های ذهنی و عملکرد حافظه؛ مواردی این چنین در روان‌شناسی عامیانه، نادیده گرفته می‌شوند و یا توضیح قابل قبولی نمی‌یابند (Churchland, 1981).

این استدلال را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

۱- یک نظریه صحیح باید از قدرت توضیح و پیش‌بینی قابل توجهی برخوردار باشد.

۲- روان‌شناسی عامیانه قدرت توضیح و پیش‌بینی قابل توجهی ندارد.

۳- بنابراین، روان‌شناسی عامیانه یک نظریه صحیح نیست.

در رد این استدلال چرچلند، پاسخ نخست می‌تواند این باشد که روان‌شناسی عامیانه اصولاً یک نظریه توصیفی تجربی نیست، تا بتوان آن را بر مبنای توان توضیح و پیش‌بینی سنجید. بنابراین، این ایراد به آن وارد نیست که نمی‌تواند جنبه‌های مختلف حیات ذهنی را توضیح دهد یا پیش‌بینی کند. بلکه روان‌شناسی عامیانه یک نظریه تجویزی و هنجاری است که مشخصات یک رفتار ایده‌آل را بیان می‌کند. به عبارت دیگر، روان‌شناسی عامیانه در پی آن است که نشان دهد اگر انسان‌ها بخواهند بر اساس باورها و تمایلاتشان به صورت منطقی رفتار کنند، باید چگونه عمل کنند. پس روان‌شناسی عامیانه اصولاً از سنخ نظریه‌هایی نیست که قابلیت صدق یا کذب داشته باشد تا بتواند به وسیله یک نظریه توصیفی که بیان می‌کند چه اتفاقاتی در سطح عصبی انسان می‌افتد، جایگزین شود.

صورت منطقی این پاسخ چنین است:

روان‌شناسی عامیانه، یک نظریه تجویزی است نه توصیفی؛

نظریات تجویزی نمی‌توانند کاذب باشند؛

پس، روان‌شناسی عامیانه کاذب نیست.

اما به نظر می‌رسد که این پاسخ، چندان دقیق نیست. درست است که در برخی موارد،



روان‌شناسی عامیانه به عنوان نظریه‌ای هنجاری و برای توصیه رفتارهای ایده‌آل به کار می‌رود، اما این مطلب نیز جای انکار ندارد که بسیاری از ادعاهای مطرح شده در روان‌شناسی عامیانه از سنخ توصیفی است نه توصیه‌ای. بنابراین، باید استدلال حذف‌گرایان را بر این مبنا نقد کرد.

صورت‌بندی پاسخ دوم به استدلال حذف‌گرایان، بر همین مبناست که برخلاف ادعای حذف‌گرایان، روان‌شناسی عامیانه یک مدل علمی تشکیل شده از ساختارهای نظری است که توان پیش‌بینی و توضیح نیز دارد (Godfrey-Smith, 2005); (Maibom, 2003). به عنوان مثال، می‌توان بر اساس تمایلات، باورها، انتظارات و آرزوهای افراد، رفتار آن‌ها را توضیح داد و پیش‌بینی کرد؛ همان‌گونه که هر مدل علمی در سایر علوم تجربی بر مبنای این دو ویژگی عمل می‌کند. پس، این ادعا که چون روان‌شناسی عامیانه توان پیش‌بینی ندارد، نظریه‌ای کاذب است، ادعایی نادرست است.

علاوه بر این‌ها، می‌توان نمونه‌هایی از نظریه‌ها در حیطه علوم تجربی را نشان داد که با وجود اینکه توان پیش‌بینی ندارند، اما بسیاری از فلاسفه علم نه تنها آن‌ها را نظریه علمی می‌دانند، بلکه صدق آن‌ها را کاملاً پذیرفته‌اند. از جمله این موارد، نظریه تحول داروین است که به رغم فقدان توان پیش‌بینی، به عنوان نظریه‌ای علمی و صادق پذیرفته شده است (Scriven, 1959).

## ۲-۱-۲- ایستا بودن نظریه روان‌شناسی عامیانه

مطابق این استدلال، حذف‌گرایان مدعی هستند پیشرفت روان‌شناسی عامیانه در طی قرون متمادی سال اخیر ناچیز بوده و بنا بر این، یک نظریه ایستا و غیرکارآمد است. (Churchland, 1986: 399 & 1981) روان‌شناسی عامیانه، ویژگی‌های نظریات منسوخ شده قدیمی یا افسانه‌های گذشته را حفظ کرده است. جوامع قدیمی سعی می‌کردند اسرار فیزیکی طبیعت را با نسبت دادن حالات ذهنی به آن‌ها توضیح دهند؛ مثلاً می‌گفتند دریا خشمگین است. به تدریج این تبیین‌های روان‌شناسی عامیانه جایش را به توضیحات مؤثر علمی داد.

اما در مقابل، علوم عصب‌شناختی پیشرفت قابل توجهی داشته‌اند و می‌توانند بسیاری از فرآیندهای شناختی را که روان‌شناسی عامیانه قادر به توصیف آن‌ها نیست، توضیح دهند. حذف‌گرایان معتقدند که امروزه دلیلی وجود ندارد که دیدگاه‌های مؤثر علمی درباره توانایی‌های شناختی بشر را نپذیریم. اگر چنین تبیین‌هایی وجود دارد، دیگر نیازی به تبیین‌های روان‌شناسی عامیانه در مورد رفتار انسان‌ها نیست.

صورت منطقی این استدلال چنین است:

- ۱- یک نظریه پویا و غیرایستا، در طول زمان پیشرفت می‌کند.
- ۲- روان‌شناسی عامیانه در طول زمان پیشرفتی نکرده است.
- ۳- پس، روان‌شناسی عامیانه یک نظریه ایستا است.
- ۴- موجه است که نظریه‌های ایستا را کنار بگذاریم و آن‌ها را با نظریه‌های پویا جایگزین کنیم.
- ۵- پس، موجه است که نظریه روان‌شناسی عامیانه را حذف کرده و نظریه‌های جدید علمی را جایگزین آن کنیم.

در نقد استدلال دوم می‌توان گفت: ادعای این استدلال با تاریخ علم همخوانی چندانی ندارد. می‌توان با اطمینان زیاد مدعی شد که روان‌شناسی عامیانه در طی زمان تغییر کرده و تکامل یافته است. به طور مثال، یونانیان معتقد بودند که شخصیت انسان‌ها ثابت و غیرقابل تغییر است، در حالی که ما امروزه تمایل داریم شخصیت انسان‌ها را به لحاظ موقعیتی که در آن قرار می‌گیرند، در نظر بگیریم. در واقع، می‌توان گفت روان‌شناسی عامیانه نه تنها خود تغییر کرده، بلکه اساسی را برای پیشرفت روان‌شناسی علمی و افزایش توان و قدرت آن مهیا کرده است. به طور مثال، ایده‌هایی درباره باورهای ناخودآگاه و تمایلات، بخشی از روان‌شناسی عامیانه هستند. اگر به روان‌شناسی تجربی در دوران اخیر توجه کنیم (جدای از علوم عصب‌شناختی)، درمی‌یابیم نظریاتی که از مفاهیم و ایده‌های روان‌شناسی عامیانه استفاده می‌کنند، دانش جدیدی را تولید کرده‌اند و این نظریه به پدید آمدن تعدادی از برنامه‌های پژوهشی مفید در حیطه روان‌شناسی علمی دامن زده است. (Horgan & Woodward, 1985) نتیجه اینکه حذف کردن مفاهیمی مثل باور، میل و دیگر حالات ذهنی به کاررفته در فهم عمومی از واژگان روان‌شناسی، قسمت اعظمی از روان‌شناسی علمی را همانند روان‌شناسی عرفی کنار خواهد گذاشت.

صورت منطقی این پاسخ چنین است:

- ۱- روان‌شناسی عامیانه نه تنها تغییر کرده و تکامل یافته، بلکه مفاهیم آن در روان‌شناسی علمی کاربرد دارد.
- ۲- اگر مفاهیم یک علم در سایر علوم مورد استفاده قرار گیرد، حذف آن علم، موجه نیست.
- ۳- پس، حذف روان‌شناسی عامیانه، موجه نیست.

## ۲-۱-۳- کاذب بودن نظریه روان‌شناسی عامیانه

این استدلال که به ملاحظات عمومی نظری اشاره دارد، مبتنی بر استقرائی است که حذف‌گرایان از آن به عنوان گزارش ناموفق تاریخی درباره نظریات عامیانه به طور کلی نام می‌برند. می‌دانیم که ثابت شده است فیزیک عامیانه، زیست‌شناسی عامیانه، پزشکی عامیانه و علمی مانند آن‌ها، به طور واضحی اشتباه هستند. حذف‌گرایان در مورد روان‌شناسی عامیانه به روش مشابهی استدلال می‌کنند و می‌گویند از آنجا که نظریه‌های عامیانه به طور کلی نادرست بوده‌اند و با توجه به این مطلب که موضوع روان‌شناسی عامیانه، بسیار پیچیده‌تر از هر تئوری عامیانه دیگر است، کاملاً غیرقابل باور است که روان‌شناسی عامیانه درست از آب درآید (Churchland, 1981). برای حذف‌گرایان هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که روان‌شناسی عامیانه را صرفاً بدین دلیل که دوام بیشتری داشته، یا شهودی‌تر است و یا به طور ذاتی، محتمل‌تر از نظریات عامیانه دیگر است، استثناء کنند (Churchland, 1981). صورت منطقی این استدلال چنین است:

۱- با استقراء در تاریخ علم می‌توان نشان داد که نظریات عامیانه به طور کلی کاذب بوده‌اند.

۲- روان‌شناسی عامیانه، یک نظریه عامیانه است.

۳- پس، با تعمیم استقراء می‌توان گفت که روان‌شناسی عامیانه نیز احتمالاً کاذب است.

اما اولین اشکال این استدلال، متوجه مقدمه نخست آن است. تردیدی نیست که بسیاری از نظریه‌های عامیانه در طول تاریخ، تصویر واقعی از عالم و هویات آن ارائه نمی‌دادند. اما این نیز درست است که همین نظریه‌ها حاوی عناصر و بخش‌های صادقی نیز بوده‌اند. به عنوان مثال، پزشکی عامیانه هر چند شامل بخش‌ها و اجزاء نادرستی بوده است، اما در همان حال مشتمل بر ادعاها و گزاره‌های صادقی نیز بوده و به همین دلیل در درمان برخی از بیماری‌ها کاملاً موفق بود.

پاسخ دوم این است که به دشواری می‌توان از طریق مشاهده نقص یک نظریه یا ناتوانی آن در تبیین برخی امور، حکم به کذب کلی آن نظریه داد (Horgan & Woodward, 1985). معتقدان به رویکرد روان‌شناسی عامیانه، تردید دارند که چنین ملاحظات ناظر به ارزیابی کلی نظریه‌ها بتواند بر شواهد فراهم‌آمده از تجربیات معمولی و روزمره ما از اذهانمان که به نفع روان‌شناسی عامیانه هستند، چیره شود؛ تجاربی همانند تجربیات شهودی ما که ظاهراً به وضوح، واقعی بودن حالات ذهنی نظیر باورها، ایمان و حکایت‌گری آن‌ها از عالم خارج را تصدیق می‌کنند.

سومین پاسخ به این استدلال، متکی بر مقایسه نظریه‌های به اصطلاح عامیانه با نظریه‌هایی است که بسیاری از مورخین و فلاسفه علم در علمی بودن و صدق آن‌ها تردیدی نداشته‌اند؛ نظریه‌هایی مثل نظریه مکانیک نیوتن، نظریه فلوژیستون، نظریه کالریک حرارت و نظایر آن‌ها. اما امروزه معلوم شده است که همه این نظریه‌ها کاذبند. بر این مبنای همان‌گونه که پاتنم (1978) استدلال کرده و لائون (1981) صورت‌بندی دقیقی از آن ارائه داده، بنا بر برهانی موسوم به برهان «فرا - استقراء بدبینانه»<sup>۱</sup>، چون معلوم شده است بسیاری از نظریه‌های علمی گذشته کاذب بوده‌اند، باید انتظار داشت که در آینده معلوم شود بسیاری از نظریه‌های علمی فعلی هم کاذبند. اگر این برهان درست باشد، پس تفاوتی بین نظریه‌های علمی و نظریه‌های عامیانه از جهت احتمال صدق و کذب نیست و طرفداران حذف‌گرایی نمی‌توانند بنا بر احتمال کذب روان‌شناسی عامیانه، خواستار حذف آن شوند. مگر اینکه ادعا شود بین این دو گروه از نظریه‌ها تفاوت ماهوی معناداری وجود دارد؛ ادعایی که تاکنون شاهی برای آن ارائه نشده است. به علاوه، در برابر برهان «فرا - استقراء بدبینانه»، واقع‌گرایان ادعا کرده‌اند که برخلاف ادعای ضد واقع‌گرایان، چنین نبوده است که نظریه‌های علمی موفق گذشته، کاملاً کاذب بوده‌اند، بلکه ترم‌های اساسی آن‌ها به عالم واقع ارجاع می‌دادند و همین ترم‌ها در نظریه‌های بعدی حفظ شده‌اند. به عنوان مثال، ترم «اتر» در نظریه‌های فرنل، مکسول و لورنتز همگی به همان «میدان الکترومغناطیس» در نظریه نسبیت اینشتین ارجاع می‌دهند (Hardin-Rosenberg, 1982: 611). بر همین قیاس، هوادار نظریه روان‌شناسی عامیانه می‌تواند ادعا کند که ترم‌های اساسی این نظریه به هویت عالم واقع ارجاع می‌دهند و در نظریه‌های روان‌شناسی علمی بعدی هم حفظ شده‌اند.

## ۲-۲- مشکلات خاص روان‌شناسی عامیانه

گروه دوم از استدلال‌های حذف‌گرایان ماده‌باور با تمرکز بر ویژگی‌های خاص روان‌شناسی عامیانه، به خصوص ویژگی‌های مربوط به طبیعت زبانی باورها و دیگر گرایش‌های گزاره‌ای، بر این ادعا مبتنی است که این ویژگی‌ها با دیدگاه علمی از ذهن مطابقت ندارد. قسمت اعظم روان‌شناسی عامیانه، حاوی نسبت دادن حالات التفاتی یا گرایش‌های گزاره‌ای به فرد است. حذف‌گرایان ادعا می‌کنند که این حالت‌ها به طور کلی، ویژگی‌های نحوی یا ویژگی‌های

---

1. pessimistic meta-induction argument

معنایی هستند.

به عبارت دیگر، ادعا این است که گرایش‌های گزاره‌ای، ظاهراً از نظر ساختار ترکیب و نحو، شبیه به جملات زبان عمومی هستند. به عنوان مثال، به نظر می‌رسد باور فردی که می‌گوید «حسن، علی را دوست دارد»، از مفاهیم «حسن»، «دوست داشتن» و «علی» تشکیل شده و به دلیل چیزی مشابه ترتیب نحوی، متفاوت از این باور است که «علی، حسن را دوست دارد». به علاوه، باورها از این جهت به جملات عمومی شباهت دارند که ویژگی‌های معنایی دارند. باورها، همانند بازنمایی‌های عمومی زبان، درباره وضعیت‌های مختلف امور هستند. هر دو این ویژگی‌های شبه‌زبانی گرایش‌های گزاره‌ای، یعنی ساختار جمله‌ای و خواص معناشناختی، توسط فیلسوفان مورد استفاده قرار گرفته‌اند تا استدلال‌هایی به شرح زیر را موافق حذف‌گرایی صورت‌بندی و ارائه کنند.

#### ۲-۲-۱- به چالش کشیدن ساختار نحوی باورها

برخی صاحب‌نظران بر روی ناهمخوانی آشکار بین ساختار جمله‌ای گرایش‌های گزاره‌ای از یک سو و ساختارهای عصب‌شناختی ذهن از سوی دیگر تأکید کرده‌اند. ادعا این است در حالی که مورد اول شامل یک سری نمادهای مجزا و نحو ترکیبی است، مورد دوم شامل پتانسیل‌های عملی و فرکانس‌های سیگنالی می‌باشد. پاتریشیا چرچلند استدلال کرده که بسیار دشوار است بتوان فهمید در کدام قسمت مغز می‌توان چیزی را یافت که با ساختارهای جمله‌ای که ظاهراً برای داشتن باورها و گرایش‌های گزاره‌ای ضروری است، کوچکترین شباهتی داشته باشد (Churchland, 1981). از این رو، حذف‌گرایان استدلال می‌کنند چون ساختار نحوی باورها که توسط روان‌شناسی عامیانه مفروض گرفته شده، جایی در ساختار مغز ندارد، و این خصوصیات انتزاعی و تلفیقی، جایی در علوم عصب‌شناختی ندارند، پس نمی‌توان جایگاهی عصب‌شناختی برای روان‌شناسی عامیانه در نظر گرفت. حال آنکه فرض چنین جایگاهی، برای علمی بودن روان‌شناسی عامیانه ضروری است (Churchland, 1981).

صورت منطقی این استدلال را می‌توان چنین نوشت:

۱- حالات ذهنی مانند باور و میل، ساختار جمله‌ای و نحوی دارند.

۲- اعصاب شناختی و مغز ما، ساختار جمله‌ای و نحوی ندارند.

۳- پس، حالات ذهنی، جایگاه و پایگاهی در سیستم عصب‌شناختی بدن ندارند.

۴- داشتن چنین جایگاهی برای بررسی علمی ذهن لازم است.

۵- پس، روان‌شناسی عامیانه نمی‌تواند رویکردی علمی برای تبیین و توضیح ذهن باشد و باید آن را کنار گذاشت.

در نقد این استدلال، دو پاسخ ارائه شده است. از یک طرف، برخی از فیلسوفان مقدمه اول استدلال را رد کرده‌اند؛ یعنی آن‌ها منکر این هستند که طبیعت حالات ذهنی، امری زبانی است. بر همین قیاس، استدلال شده است که روان‌شناسی عامیانه ملزم به پذیرش ساختار شبه‌زبان‌شناختی برای گرایش‌های گزاره‌ای نیست (Horgan and Graham, 1990).

برخی دیگر نیز با رد مقدمه چهارم استدلال فوق، تأکید کرده‌اند همان‌طور که در نظر گرفتن مدارهای الکتریکی و سخت‌افزاری یک کامپیوتر برای یافتن قدرت نرم‌افزاری و توان محاسباتی آن اشتباه است، به همین منوال، تحلیل ساختارهای باورهای ذهنی بر مبنای سیستم عصب‌شناختی مغز نیز اشتباه است. به جای آن، اگر ذهن به عنوان برنامه (نرم‌افزار) مغز در نظر گرفته شود، در این صورت می‌توان فرض کرد هویت روان‌شناختی عامیانه در سطحی بسیار انتزاعی‌تر از سطح جزئیات عصبی - فیزیکی وجود دارند. از این رو، بسیاری از واقع‌گرایان در مورد وجود هویت روان‌شناسی عامیانه، منکر اهمیت هر گونه ناهمخوانی ظاهری بین ساختار عصبی مغز و ساختار زبان‌شناختی ادعا شده برای گرایش‌های گزاره‌ای هستند (Fodor & Pylyshyn, 1984 & McLaughlin & Warfield, 1994).

به علاوه، می‌توان گفت حالات ذهنی می‌توانند تحقق چندگانه داشته باشند و خصوصیات کارکردی، صرفاً خصوصیات مرتبه بالاتری از آنچه در سطح فیزیکی رخ می‌دهد، هستند (McLaughlin & Warfield, 1994). به عبارت دیگر، می‌توان پذیرفت که گرایش‌های گزاره‌ای ساختار زبانی دارند، اما در سطحی ظاهر می‌شوند که ارتباط مستقیمی با ساختار عصب‌شناختی بدن و مغز ندارند.

## ۲-۲-۲- به چالش کشیدن ویژگی‌های معناشناختی باورها

دسته دوم استدلال‌ها علیه باورها، بر روی ویژگی‌های معناشناختی<sup>۱</sup> آن‌ها متمرکز می‌شود. به اعتقاد حذف‌گرایان، التفاتی بودن حالات ذهنی مثل باور، مستلزم این است که آن‌ها کیفیات معناشناختی داشته باشند؛ به ویژه اینکه معنای آن‌ها توسط چیزهایی که آن‌ها درباره آن امور هستند، تعیین می‌شود. حذف‌گرایان ادعا می‌کنند داشتن این نوع از ویژگی‌ها، گرایش‌های گزاره‌ای

را حتی برای این که با یک نظریه محاسباتی از ذهن<sup>۱</sup> همخوان باشند، نامتناسب می‌کند. به طور مثال، استیج<sup>۲</sup> تأکید کرده است که روان‌شناسی عامیانه، باورها را بر اساس ویژگی‌های معناشناختی آن‌ها و بر اساس اینکه در چه موردی و درباره چه چیزی هستند، طبقه‌بندی می‌کند. طبق نظر استیج، دلایل بسیاری برای رد کردن این گونه طبقه‌بندی معناشناختی در روان‌شناسی علمی وجود دارد. طبقه‌بندی‌های معناشناختی، جنبه‌های علی مهم حالت‌های شناختی را در نظر نمی‌گیرند و با درجه بالایی از ابهام همراه هستند (Stich, 1983 به نقل از Ramsey, 2016).

صورت منطقی این استدلال چنین است:

- ۱- حالات ذهنی و گرایش‌های گزاره‌ای، ویژگی و کیفیت معناشناختی دارند.
- ۲- اعصاب شناختی و سیستم مغزی، ویژگی و کیفیت معناشناختی ندارند.
- ۳- پس، حالات ذهنی، جایگاه و پایگاهی در سیستم عصب‌شناختی بدن ندارند.
- ۴- داشتن چنین جایگاهی برای بررسی علمی ذهن لازم است.
- ۵- پس، روان‌شناسی عامیانه نمی‌تواند رویکردی علمی برای تبیین و توضیح ذهن باشد و باید کنار گذاشته شود.

در نقد این استدلال می‌توان گفت همان طور که خود استیج متذکر می‌شود، حتی اگر معلوم شود که هویت فرض شده توسط روان‌شناسی عامیانه، در روان‌شناسی علمی جایی ندارند، طرفدار دیدگاه حذف‌گرایی باید شواهد بیشتری ارائه کند تا به این نتیجه برسیم که چنین هویتی در واقع وجود ندارند (Stich, 1991 به نقل از Ramsey, 2016). هر چه باشد بسیاری از هویت چون میز، قلم، اطاق و نظایر آن هستند که در وجودشان تردیدی نداریم، اما به گونه‌ای تعریف شده‌اند که برای گفتمان علمی مناسب نیستند. اگر بهترین دیدگاه علمی ما حالاتی را مفروض بگیرد که ویژگی‌های مشترک زیادی را با باورها داشته باشند، مانند نقش‌های علی مشابه، در این صورت حتی اگر این دو نوع تقسیم‌بندی در برخی موارد متناقض باشند، ما همچنان ممکن است روان‌شناسی عامیانه را از بعضی جهات درست تلقی کنیم. اگر چه تقسیم‌بندی علمی ممکن است باورها را به عنوان حالت‌های شناختی اساسی طبقه‌بندی نکند، اما همچنان می‌تواند منابعی را برای گسترش یک تفسیر واقع‌گرایانه از این حالت‌ها و حالت‌های روان‌شناختی عامیانه دیگر فراهم کند. به علاوه، می‌توان اشکالاتی را که به استدلال دوم کردیم، در اینجا نیز وارد دانست و

---

1. Computational Theory of Mind  
2. Stephan Stich

پرسید به چه دلیل باید ویژگی‌های معناشناختی حالات ذهنی در سطح فیزیکی سیستم عصبی ظاهر شوند. می‌توان فرض کرد که این ویژگی‌ها در سطحی انتزاعی و بالاتر ظاهر می‌شوند و در عین حال ارتباط غیرمستقیمی با سیستم عصب‌شناختی بدن دارند.

### ۲-۲-۳- عدم تطابق علوم شناختی و روان‌شناسی عامیانه

یکی دیگر از اشکالات عمده روان‌شناسی عامیانه، عدم تطابق آن با سایر علوم فیزیکی است. ادعا شده است که نمی‌توان میان روان‌شناسی عامیانه و دیگر نظریات علمی، سازگاری ایجاد کرد؛ به خصوص ایده‌های مرتبط با حیث التفاتی و آگاهی مشکل‌ساز هستند. البته می‌توان چنین نظریه‌ای را در شرایط خاصی حفظ کرد، اما دست کم انتظار می‌رود که در چنین شرایطی، این نظریه تنها نظریه در دسترس درباره علوم ذهنی و شناختی باشد که با علوم دیگر سازگار است. اما چرچلند بر این باور است که نظریه روان‌شناسی عامیانه نمی‌تواند از این شرط سربلند بیرون بیاید. او ادعا می‌کند که این نظریه با دیگر نظریه‌های علمی مثل نظریه تکامل، علوم زیست‌شناسی و علوم عصبی سازگار نیست و نظریه‌های جایگزین، مثل علوم شناختی، وجود دارند که با سایر نظریه‌های علمی سازگارند (Ramsey, 1990). این استدلال را می‌توان به این شکل صورت‌بندی کرد:

۱- نظریات علمی باید با یکدیگر سازگار باشند.

۲- روان‌شناسی عامیانه با نظریات علمی دیگر سازگاری ندارد.

۳- اگر نظریه‌ای با دیگر نظریات علمی، ناسازگار باشد، باید کنار گذاشته شود.

۴- پس، روان‌شناسی عامیانه باید کنار گذاشته شود.

در پاسخ به این استدلال می‌توان گفت که تمام مقدمات این استدلال نادرست است. نخست اینکه تاریخ علم نشان می‌دهد بسیاری از نظریه‌های علمی ناسازگار با یکدیگر همزمان حفظ شده‌اند. حتی امروزه نیز دو نظریه نسبیت و کوانتوم مکانیک، به رغم اینکه برخی نتایج ناسازگار با یکدیگر دارند، در فیزیک مدرن همچنان حفظ شده‌اند.

ممکن است ادعا شود که برخلاف مورد روان‌شناسی عامیانه، این دو نظریه ناسازگار با یکدیگر به این دلیل همچنان حفظ شده‌اند که جایگزینی ندارند. اما این ادعا موارد نقض فراوانی دارد. به عنوان مثال، به رغم اینکه مکانیک نیوتن، جایگزینی چون نظریه نسبیت دارد و با آن ناسازگار است، همچنان برای توضیح و پیش‌بینی پدیده‌ها حفظ شده و به کار برده می‌شود. مثالی دیگر، تعابیر متفاوت و ناسازگار مکانیک کوانتوم مکانیک است که همچنان همگی با هم



حفظ شده‌اند<sup>۱</sup>. در واقع می‌توان گفت برای حفظ نظریه‌ها عوامل متعددی وجود دارد و با صرف ناسازگاری نظریه‌ها دانشمندان آن‌ها را کنار نمی‌گذارند.

به علاوه، این ادعا که روان‌شناسی عامیانه، با دیگر نظریه‌های علمی ناسازگار است، ادعایی ناموجه است. درست است که برخی از هویت‌هایی که روان‌شناسی عامیانه مفروض می‌گیرد، در روان‌شناسی علمی و سایر حیطه‌های علوم تجربی کاربردی ندارند، اما این به معنای ناسازگاری آن‌ها نیست. روان‌شناسی عامیانه بسیار ارزشمندتر از آن است که به صرف تفاوت با سایر معرفت‌های تجربی، کنار گذاشته شود.

همچنین بعضی از حامیان حذف‌گرایی استدلال می‌کنند که چون مفاهیم روان‌شناسی عامیانه، همانند باور یا میل، درست تعریف نشده‌اند، نمی‌توان هیچ مبنای عصب‌شناختی سازگاری برای آن‌ها یافت. این گروه معتقدند که مفاهیم روان‌شناختی برحسب میزان تقلیل به سطح زیست‌شناختی باید مورد قضاوت قرار بگیرند (Lycan & Pappas, 1972).

### ۳- استدلال‌های مخالف حذف‌گرایی ماده‌باور

علیه دیدگاه حذف‌گرایی براهین متعددی اقامه شده است که در ادامه برخی از مهم‌ترین این براهین را شرح می‌دهیم:

#### ۳-۱- خود - متناقض بودن

به نظر می‌رسد حذف‌گرایی دیدگاهی خود - متناقض است، چون خود نظریه، پدیده‌های ذهنی را پیش‌فرض می‌گیرد. پرسش این است که آیا طرفدار حذف‌گرایی به صدق حذف‌گرایی باور دارد یا خیر؟ اگر باور داشته باشد، در این صورت حذف‌گرا باید معتقد باشد که خصوصیت التفاتی، مثل باور داشتن به صدق یک نظریه، وجود دارند. در واقع، برای اینکه حذف‌گرایی به صورت یک نظریه مطرح شود، ابتدا حذف‌گرا باید باور کند که این نظریه صحیح است و اگر چنین باشد، در این صورت باورهایی وجود دارند و حذف‌گرایی نادرست است (Boghossian, 1990). نکته این است که حذف‌گرایان از باورهایی درباره اینکه کلمات چه معنایی می‌دهند و استدلال چگونه شکل می‌گیرد، استفاده می‌کنند تا باورهای ما را درباره روان‌شناسی عامیانه تغییر دهند.

---

۱. حداقل می‌توان از ده تعبیر مکانیک کوانتم نام برد که در بخش نتایج تجربی با یکدیگر سازگار و در بخش تئوریک با یکدیگر متفاوت و گاه ناسازگارند. مهم‌ترین این تعابیر عبارتند از: تعبیر کپنهاکی (نیلز بوهر)، نظریه متغیرهای پنهان (دبوید بوهم) و نظریه جهان‌های موازی و چندگانه (هیو اورت).

اگر به ادعای حذف‌گرایان، باوری وجود ندارد که شامل باورهای مربوط به مفاهیم یا نحوه استدلال می‌شود، در این صورت حذف‌گرایی اساساً هیچ چیزی را بیان نمی‌کند و بی‌معناست. لازمه انسجام استدلال‌های حذف‌گرایان این است که به صورتی مطرح شوند که وجود حالات ذهنی و استدلال‌های منطقی و ایده‌ها را پیش‌فرض نگیرند. در غیر این صورت، (خود متناقض) خواهند بود.

حذف‌گرایان پاسخ می‌دهند که این اعتراض، مصادره به مطلوب است. زیرا این اعتراض، پیش‌فرض گرفته است که تنها نظریه معناداری درباره چگونگی ارائه استدلال و صدق آن، نظریه روان‌شناسی عامیانه است. این اعتراض را با اعتراض قرن نوزدهم مقایسه کنید که در آن زمان، مردم تصور می‌کردند تفاوت موجود زنده با غیرزنده در داشتن انرژی مخصوصی به نام نیروی حیاتی است و برخی مخالف این عقیده بودند. قائلین به نیروی حیاتی، استدلال می‌کردند که اگر استدلال مخالفین درست باشد، آن‌ها باید مرده باشند. امروزه می‌دانیم که نیروی حیاتی وجود ندارد و حیات، نتیجه واکنش‌های شیمیایی است. بر همین قیاس، حذف‌گرایان مدعی هستند که می‌توان یک نظریه جدید برای معناداری یک استدلال یا سخن ارائه داد.

اما اشکال این پاسخ این است که اگر آن گونه که حذف‌گرایان در پی آن هستند، محتوای التفاتی حذف شود، دیگر معناداری یا صدق و کذب باور یا حتی استدلال باید کنار گذاشته شوند. زیرا تمام این مقولات التفاتی است؛ یعنی ادعاها و استدلال‌ها درباره چیزی هستند. تمثیل به مثال نیروی حیاتی نیز در اینجا کارایی ندارد. زیرا ضد حیات‌گرایان با حیات‌گرایان در این باور مشترک بودند که زنده هستند، ولی یک راه‌حل جایگزین برای توضیح حیات معرفی کردند. اما حذف‌گرایان در حالی که ادعا می‌کنند نیازی به هویت التفاتی برای بیان ادعایشان ندارند، جایگزینی برای معناداری بدون محتوای التفاتی ارائه نمی‌دهند.

برخی تلاش کرده‌اند با استناد به رویکردی مشابه در نظریه صدق، موسوم به «نظریه انقباضی صدق»<sup>۱</sup> به این اشکال پاسخ دهند. بنابراین نظریه، گفتن اینکه یک جمله صادق است، عین گفتن خود آن جمله است. مثلاً اگر بگوییم «خدا وجود دارد، صادق است»، دقیقاً مثل این است که بگوییم «خدا وجود دارد». در واقع، در این نظریه، واژه «صدق» از مجموعه واژگان حذف می‌شود، بدون اینکه مشکلی در بیان گزاره‌های صادق پیش بیاید. بر همین قیاس، ادعا شده است که می‌توان واژه‌هایی چون «باور» را حذف کرد، بدون آنکه

1 Deflationary Theory of Truth

لطمه‌ای به روان‌شناسی یا مباحث مطرح در فلسفه ذهن و معاشناختی وارد کند. به عبارت دیگر، مطابق دیدگاه حذف‌گرایی ماده‌باور، همه امور مختلفی که ما با توسل به باورها توضیح می‌دهیم، در واقع، مشتمل بر هیچ باوری نیستند. بنابراین، رویکرد حذف‌گرایی (خود متناقض) نیست. به تعبیر بهتر، صرف این ادعا که هیچ باوری وجود ندارد، (خود متناقض) یا مفهوماً ناسازگار نیست. به همین دلیل، حذف‌گرا معتقد است که انتقادات مبتنی بر خود متناقض بودن، ادعایی مصادره به مطلوب علیه حذف‌گرایی است (Churchland, 1981 & Cling, 1989 & Ramsy, 1991). در پاسخ به این راه‌حل باید گفت نخست اینکه نظریه انقباضی صدق که به آن استناد شده است، خود نیز با مشکلاتی مواجه است. به عنوان مثال، در این رویکرد، گزاره «همه گفته‌های من صادق است»، توضیح مناسبی ندارد. بر همین قیاس، می‌توان نشان داد که حذف واژه‌هایی چون «باور» در همه موارد امکان‌پذیر نیست و مشکلات فراوانی به بار می‌آورد.

به علاوه، در این راه‌حل، حذف‌گرایی به مثابه یک نظریه با یک باورمند به حذف‌گرایی، خلط شده است. حتی اگر حذف‌گرایی به عنوان یک نظریه مشتمل بر گزاره‌های خود متناقض نباشد، این شخص معتقد به حذف‌گرایی است که نظریه خودش را نقض می‌کند. در مثالی که گفته شد، عمل ابطال‌کننده نظریه عبارت است از بیان یک نظریه، و همان طور که منتقدان می‌گویند، باید به آنچه که اظهار می‌کنیم، باور داشته باشیم و این بر مبنای رویکرد حذف‌گرایی، یک تناقض است.

### ۳-۲- انکار کوالیا یا کیفیات ذهنی

آشکار است انسان‌ها تجارب ذهنی خاصی دارند. به عنوان مثال، دیدن موج دریا یا یک گل سرخ کیفیت و حالتی در ذهن، موسوم به کوالیا<sup>۱</sup>، ایجاد می‌کند که قابل انکار نیست. از آنجا که این کیفیات ذهنی از ویژگی‌های حالات ذهنی به حساب می‌آیند، به نظر می‌رسد وجود آن‌ها با حذف‌گرایی سازگار نیست (Nagel, 1974). از این رو، حذف‌گرایی چون دانیل دنت و جرج ری<sup>۲</sup> وجود کوالیا را انکار کرده‌اند (Rey, 1988). دنت اظهار می‌کند که کوالیا یک هویت نظری مربوط به متافیزیک منسوخ شده است که از شهود دکارتی نشأت گرفته است. او استدلال می‌کند تحلیل دقیق نشان می‌دهد واژه «کوالیا» خالی از معنی و پر از تناقض است (Dennett, 1988).

1. Qualia

2. Georges Rey

اما این پاسخ حتی برای طرفداران حذف‌گرایی نیز قابل قبول نیست، چون بسیاری از آن‌ها وجود کوالیا را امری واضح می‌دانند. در واقع، بسیاری از فلاسفه بر این باورند که حذف‌هویاتی چون احساس درد، که کیف نفسانی است، غیرمحمتمل است، هر چند ممکن است غیرقابل تصور نباشد (Nagel, 1974). در استدلال چهارم و نقد آن بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

### ۳-۳- مؤثر بودن روان‌شناسی عامیانه

بعضی فیلسوفان مثل جری فودور معتقدند که روان‌شناسی عامیانه یک نظریه کاملاً موفق است (Fodor, 1984). از نظر این فیلسوفان، روان‌شناسی عامیانه هر چند از واژه‌های محدودی استفاده می‌کند، اما یک راه مؤثر ارتباطی را در زندگی روزمره درست می‌کند. در واقع، این تأثیرگذاری عمیق هرگز به وسیله واژگان پیچیده عصب‌شناختی به دست نمی‌آید (Fodor, 1984). بنابراین، هر چند نتوان فهم عامیانه از امور ذهنی را در قالب یک نظریه، همانند نظریه‌های رایج علمی، توضیح داد، اما تردیدی نیست که این فهم، نقش بسیار مؤثری در طول تاریخ، برای توضیح و پیش‌بینی رفتار انسان‌ها داشته است.

### ۳-۴- علم حضوری به مثابه تکیه‌گاه روان‌شناسی عامیانه

ما به طور بی‌واسطه و روشن و بدیهی می‌دانیم که افکار، تمایلات، احساسات و باورهایی داریم. هیچ امری برای انسان واضح‌تر و روشن‌تر از داشتن این حالات ذهنی نیست. این نوع شهود، زمانی بیشتر آشکار می‌شود که شخص صادقانه از خودش بپرسد آیا حالات ذهنی وجود دارند یا خیر (Lycan, 1972). به نظر می‌رسد هیچ استدلالی نمی‌تواند با این شهود قوی مقابله کند. بنابراین، می‌توان به سادگی به حذف‌گرایی اعتراض کرد که سخن شما کاملاً خلاف شهود است. به عبارت دیگر، با توجه به اینکه انسان‌ها بدون شک و شبهه و بی‌واسطه می‌دانند که ذهن دارند، نظریه حذف‌گرایی آشکارا نادرست است و استدلال علیه آن غیرضروری به نظر می‌رسد.

حذف‌گرایان با این ادعا که شهودها اغلب گمراه‌کننده هستند، به این استدلال اعتراض می‌کنند. به طور مثال، ممکن است به نظر برسد که خورشید گرد زمین می‌چرخد، اما این تصور با همه وضوح نادرست است. بر همین قیاس، ممکن است آشکار به نظر بیاید که صرف نظر از رخدادهای عصبی، حالات ذهنی هم واقعیت دارند، در حالی که تصور نادرستی باشد (Churchland, 1981).

اما حتی اگر بپذیریم که شهودهای انسان‌ها در معرض خطا هستند، می‌توان به گونه‌ای دیگر به حذف‌گرایان اعتراض کرد. اگر وجود حالات ذهنی کاملاً آشکار هستند و در تصورات مردم جهان پذیرفته شده‌اند، در این صورت استدلال‌های بسیار قوی لازم است تا بتواند وجود این حالات را منکر شود (Lycan & Pappas, 1972).

می‌توان این استدلال را بر مبنای غفلت دیدگاه حذف‌گرایی از تمایز میان علم حضوری و علم حصولی نیز صورت‌بندی کرد. لازم است ابتدا تفاوت علم حضوری و علم حصولی را بیان کنیم. در علم حصولی، واقعیت علم از واقعیت معلوم جدا است؛ یعنی علم ما به واقعیت از خود واقعیت جدا است. اما علم حضوری آن است که واقعیت معلوم، عین واقعیت علم است و مدرک بدون وساطت تصویر ذهنی، خود واقعی معلوم را می‌یابد. به عنوان مثال، زمانی که اراده کاری را می‌کنیم، یا تصمیم می‌گیریم، یا وقتی که لذت یا اندوهی به ما دست می‌دهد، خود واقعیت اراده، تصمیم یا لذت و اندوه نزد ما حاضر است، و ما در آن حال، بدون وساطت تصویر ذهنی، آن حالات مخصوص را می‌یابیم.

با توجه به این تمایز، روشن است که علم ما به وجود حالات ذهنی، باورها و امیالمان از سنخ علم حضوری است که در آن، بی‌واسطه و بدون هیچ تردیدی، وجودشان را درک می‌کنیم. چنین نیست که ما برای تبیین رفتارهایمان مفاهیمی مثل امید، باور، میل و سایر حالات ذهنی را فرض کرده باشیم، بلکه وجود این حالات برای ما بدیهی و بین است و هیچ شکی در وجودشان نداریم. بنابراین، پذیرش مدعای اصلی حذف‌گرایی، مبنی بر انکار چنین هویتی و در نتیجه کذب روان‌شناسی عامیانه، بسیار ناموجه می‌نماید.

از زاویه‌ای دیگر، باید بین باورهای پایه یا بدیهی از یک طرف، و باورهای غیرپایه یا نظری، از طرف دیگر، فرق گذاشت. باور پایه باوری است که از طریق استدلال و استنتاج حاصل نشده، بلکه باوری است که مستقیماً آن را درمی‌یابیم؛ مثل باور ما به وجود خودمان و قوای نفسانیمان. باور غیرپایه باوری است که از طریق استدلال برای ما حاصل می‌شود؛ مثل باور ما نسبت به صدق نظریه نسبیت. روان‌شناسی عامیانه معرفتی است که با باورهای گروه نخست سروکار دارد، نه باورهای گروه دوم. بنابراین، موضوع روان‌شناسی عامیانه اموری بدیهی هستند که انکار آن‌ها بسیار ناموجه است. ما برای تبیین رفتارهایمان، حالات ذهنی مثل درد را به خودمان نسبت نمی‌دهیم. این سخن نادرست است که بگوییم حالت ذهنی را به خودمان نسبت می‌دهیم تا رفتار خویش را تبیین کنیم. برعکس، ابتدا درد را حس می‌کنیم و باور می‌کنیم که

درد داریم، آن گاه عکس‌العمل نشان می‌دهیم. ما هرگز استدلال نمی‌کنیم که چون دست خود را از جلوی آتش به عقب کشیده و فریاد می‌زنیم که محل سوختگی قرمز شده، پس بهترین تبیین برای این رفتار، این است که بگوییم درد داریم. بلکه نخست، درد را احساس و باور می‌کنیم که درد داریم، سپس دست خود را عقب می‌کشیم. نتیجه اینکه باورهای مربوط به هویت فرض شده توسط روان‌شناسی عامیانه، باورهای پایه و بدیهی هستند. به عبارت دیگر، تکیه‌گاه روان‌شناسی عامیانه علم حضوری است نه علم حصولی. از این رو، نمی‌توان آن را با علوم عصب‌شناختی جایگزین کرد. آنچه را به وسیله وجدان و با علم حضوری درک و دریافت می‌کنیم نمی‌توانیم حتی به صرف عجز قدرت تبیینی، انکار کرده و با مدل‌های نظری جایگزین کنیم.

### نتیجه‌گیری

حذف‌گرایان ماده‌باور مدعی هستند که روان‌شناسی عامیانه یک نظریه ایستا، غیرکارآمد، فاقد توان تبیینی و پیش‌بینی و بنابراین، کاذب است و باید کنار گذاشته شود. به علاوه، هویتی چون حالات ذهنی و گرایش‌های گزاره‌ای مثل باور و میل نیز که از مفروضات این نظریه هستند، باید از واژگان زبان علمی پالایش شوند. همین طور، می‌توان گفت که برای تبیین رفتارهای انسان، علوم عصب‌شناختی با پیشرفت بیشتر علوم در آینده جایگزین روان‌شناسی عامیانه خواهند شد.

در پاسخ به این ادعا، ابتدا استدلال‌های حذف‌گرایان را صورت‌بندی کرده و نشان دادیم که به دلایل متعدد این استدلال‌ها ناصواب است. از جمله دلایل اصلی برای نشان دادن کذب ادعای حذف‌گرایان، توجه به این نکته بود که معرفت ما به حالات ذهنی‌مان از سنخ علم حضوری است که بی‌واسطه و تردیدناپذیر است. بنابراین حالات ذهنی و گرایش‌های گزاره‌ای، هویت قراردادی روان‌شناسی عامیانه نیستند تا بتوان آن‌ها را به سادگی کنار گذاشت. همچنین این هویت در نظریات روان‌شناسی علمی کاربرد زیادی دارند.

نتیجه اینکه به نظر می‌رسد نظریه حذف‌گرایی، علاوه بر این که (خود متناقض) و خلاف شهود است، از توان لازم برای مقابله با قوت شهودی که حمایت‌کننده فرض وجود هویتی چون حالات ذهنی، گرایش‌های گزاره‌ای و کیفیات ذهنی است، برخوردار نیست. بنابراین، تا زمانی که نظریه بهتری عرضه نشده است، روان‌شناسی عامیانه باید معرفت ارزشمندی در نظر گرفته شود که نقش بسیار مهمی در توضیح و پیش‌بینی کارکردهای ذهن و رفتار انسان‌ها بازی می‌کند.

منابع

1. Boghossian, P, 1990, "**The Status of Content**", *Philosophical Review*, 99: 157–84.
2. Churchland, P. M, 1981, "**Eliminative Materialism and the Propositional Attitudes**", *Journal of Philosophy*, 78: 67– 90.
3. Churchland, P.S, 1986, *Neurophilosophy: Toward a Unified Science of the Mind/Brain*, Cambridge, MA: MIT Press.
4. Cling, A, 1989, "**Eliminative Materialism and Self-Referential Inconsistency**", *Philosophical Studies*, 56: 53–75.
5. Dennett, D, 1988, "**Quining Qualia**", in: Marcel, A and Bisiach, E (eds), *Consciousness in Contemporary Science*, 42–77. New York, Oxford University Press.
6. Fodor, J. and Pylyshyn, Z, 1984, "**Connectionism and Cognitive Architecture: A Critical Analysis**", *Cognition*, 28: 3–71.
7. Hardin, C. L. & A. Rosenberg, 1982, "**In defense of convergent realism**", *Philosophy of Science* 49: 604–615.
8. Horgan, T. and J. Woodward, 1985, "**Folk Psychology is Here to Stay**", *Philosophical Review*, 94: 197–225.
9. Horgan, T. and Graham, G, 1990, "**In Defense of Southern Fundamentalism**", *Philosophical Studies*, 62: 107–134.
10. Laudan, Larry, 1981, "**A Confutation of Convergent Realism**", *Philosophy of Science*, 48: 19-49.
11. Lycan, W. G. & Pappas, G, 1972, "**What is eliminative materialism?**", *Australasian Journal of Philosophy*, 50: No: 2, p:149-59.
12. McLaughlin, B. and Warfield, T, 1994, "**The Allure of Connectionism Reexamined**", *Synthese*, 101: 365–400.
13. Nagel, T, 1974, "**What is it like to be a Bat?**", *Philosophical Review*, 83: 435-456.
14. Putnam, H, 1978, *Meaning and the Moral Sciences*, Boston: Routledge & Kegan Paul.
15. Ramsey, William, 2016, "**Eliminative Materialism**", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2016 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/materialism-eliminative/>>.
16. Ramsey, W., Stich, S. and Garon, J, 1990, "**Connectionism, Eliminativism and the Future of Folk Psychology**", *Philosophical Perspectives*, 4: 499–533.
17. Ramsey, W, 1991, "**Where Does the Self-Refutation Objection Take Us?**", *Inquiry*, 33: 453–65.

18. Ravenscroft, Ian, "**Folk Psychology as a Theory**", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2016 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2016/entries/folkpsych-theory/>>.
19. Rey, G, 1988, "**A Question About Consciousness**", in H. Otto & J. Tuedio (eds), *Perspectives on Mind*, Dorderecht: Reidel, 5–24.
20. Rorty, R, 1970, "**In Defense of Eliminative Materialism**", *Review of Metaphysics*, 24: 112–121.
21. Scriven, Michael, 1959, "**Explanation and Prediction in Evolutionary Theory**", *Science*, 28 August 1959, Volume 130, Number 3374, pp. 477-482.
22. Sellars W, 1956, "**Empiricism and the Philosophy of Mind**", In: Feigl H and Scriven M (eds) *The Foundations of Science and the Concepts of Psychology and Psychoanalysis: Minnesota Studies in the Philosophy of Science*, Vol. 1. Minneapolis: University of Minnesota Press: 253-329.
23. Stich, S, 1983, ***From Folk Psychology to Cognitive Science***, Cambridge, MA: MIT Press.
24. Tye, Michael, 2017, "**Qualia**", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2017 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/win2017/entries/qualia/>>.
25. Von Eckardt, Barbara, 1996, ***A Companion to the Philosophy of Mind*** Edited by Samuel Guttenplan, Cambridge, Massachusetts, Blackwell Publishers.